



شغلِ اصغر آقا باغبانی است. او باغِ بزرگی دارد و خود را با کارهای باغ مشغول می‌کند.

اصغر باغبانِ ماهری است. او گل‌ها و درخت‌ها را خیلی دوست دارد و از آن‌ها

مراقبت می‌کند.

او باغچه‌ها را بیل می‌زند و خاکِ گلدان‌ها را عوض می‌کند.

او یک باغچه‌ی پر از غنچه‌های زیبا دارد. بوته‌های گلِ سرخ تیغ‌های خیلی تیزی دارند.

اصغر آقا هر روز غروب، به غنچه‌ها و بوته‌های شلغم آب می‌دهد.

در باغِ بزرگِ اصغر حیواناتِ مختلفی زندگی می‌کنند.

قورباغه در برکه‌ی وسطِ باغ به همراه چند غاز سفید زندگی می‌کند.

مرغ و خروس‌ها در کنارِ طویله‌ی الاغ لانه دارند و دانه می‌خورند.

باغِ اصغر در کنارِ کوه قرار دارد. غاری در انتهای باغ وجود دارد که یک جغد غمگین در آن زندگی

می‌کند. جغد به خاطرِ دروغ‌های کلاغ بسیار غمگین و ناراحت است.

کلاغ که مانند زغال سیاه است، در باغِ آشغال می‌ریزد و جیغ می‌زند.

اما به بقیه‌ی حیوانات گفته است که ریختنِ آشغال در باغ کارِ جغد است.



ایران وطن ماست. در ایران منطقه‌های زیادی برای گردشگری وجود دارد.

ایران از یک طرف به کوه و از طرف دیگر به دریا ختم می‌شود.

طاهره و فاطمه دو خواهر گردشگر هستند. آن‌ها به منطقه‌های مختلف ایران سفر می‌کنند و

خاطرات زیادی در مسافرت‌های خود دارند.

گاهی اوقات مسافرت‌های آن‌ها طولانی می‌شود. بعضی وقت‌ها در طبیعت و اطراف شهرها

و روستاها چادر می‌زنند. آن‌ها گوشه‌های چادر خود را با طناب سفت می‌کنند.

فاطمه دریا را خیلی دوست دارد. او هیچ وقت خاطره‌ی قلعه‌های ماسه‌ای که با سطل و قوطی در

ساحل درست می‌کردند را فراموش نمی‌کند.

طاهره خیلی ماجراجویی دوست دارد. او از سفر کردن در خطر نمی‌ترسد.

این دو خواهر در طول سفرهای خود، به مزرعه‌ی پرندگان رفتند و آن‌جا طاووس و طوطی‌های

رنگارنگی را دیدند.

طاهره خیاطی یاد گرفته تا در وقت نیاز در سفرها لباس‌های پاره را بدوزد.

فاطمه در حیاط خانه، زمینی به شکل مستطیل دارد که در آن، طالبه کاشته است.